

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف  
بحث در روایاتی بود که دلالت می‌کند بر جواز و امکان تمسک به اطلاقات و عمومات برای مصادیق جدید و مستحدثه. این روایات به سه طائفه تقسیم شد، دو طائفه آن خوانده شد، طائفه سوّم:

«الطائفة الثالثة: ما دلّ على أنّ النبي صلى الله عليه و آله أتى الناس بما يحتاجون إليه الى يوم القيامة»

روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر چه مردم نیاز به او دارند تا روز قیامت آورده است. خب حالا این روایات را بخوانیم بعضش را و بعد ببینیم تقریب استدلال چگونه می‌شود.  
«منها: رواية سماعة ابن مهران عن أبي الحسن موسى عليه السلام (امام کاظم سلام الله علیه) قال: قلت: أصلحك الله» خدا اصلاح کند شما را. این جمله یک بحثی دارد خودش که چطور به امام معصوم بگویم «أصلحك الله» خب یکی از جواب‌هایی که داده می‌شود و جواب درستی هم هست این است که معنایش این است که ذات شما را، خود شما را. خب امام علیه السلام احوالاتی دارند گرفتاری‌هایی دارند و از طرف دشمنانشان از طرف حکام جور در مضایقی بودند به خصوص موسی ابن جعفر سلام الله علیه. «أصلحك الله» یعنی أصلح حالتان را نه اینکه ذات شخص خودتان را، یعنی احوالات شما را خدا اصلاح کند از این گرفتاری که مبتلا هستید به آن برای حکام جور و آزار و اذیت‌هایی که از طرف دشمنانتان به شما می‌شود خدای متعال شما را رهایی ببخشد. یک چیز دیگر هم هست که گفته شده است در کلمات بزرگانی و آن این است که این یک جمله‌ای بوده است که در مقام ابراز ارادت گفته می‌شود، حالا معنای مضمون حتمی آن اینطور نیست که راجع به هر شخصی مراد باشد، این در مقام اظهار ارادت به اشخاص یک جمله‌ای بوده است که متداول بوده و با این جمله اظهار ارادت می‌کردند به هر کسی که ارادتمند بودند اینطور می‌گفتند. مثل بعضی‌ها هستند که به هر کسی می‌رسند می‌گویند قربان شما اما واقعاً هیچ وقت حاضر نیست قربانش برود اما این یک جمله‌ای است که در مقام اینکه به هم اظهار دوستی و مودت کنند می‌گویند قربان شما.

«یک استادی داشتیم ... حالا اشکالی ندارد ضبط هم می‌شود اما حالا به زبانم آمد اشکالی ندارد بگویم که شما هم یک مقدار خستگیتان مثل خستگی خودم برطرف بشود. گفت که یک آقایی یک جوری می‌گفت جان من که می‌گفت جانور اما آن ورش را خیلی آهسته می‌گفت که افراد فکر می‌کردند می‌گوید جان من، هی می‌گفت جانور جانور که آنها خیال می‌کردند می‌گوید جان من»

«إِنَّا نَجْتَمِعُ» ما شیعیان شما، موالیان شما گرد هم می‌آییم جمع می‌شوئیم «فتتذاکر ما عندنا» از معلوماتی که نزد خودمان است با هم صحبت می‌کنیم. «فلا یرد علینا شیءٌ الا و عندنا فیه شیءٌ مسطّر» هیچ مسأله‌ای بر ما وارد نمی‌شود، چیزی بر ما وارد نمی‌شود مگر اینکه نزد ما یک مطلبی که نگاشته شده است به سطر در آمده است داریم، این هم که ما داریم همه از «مما أنعم الله به علينا بکم» از چیزهایی است که خدا انعام فرموده به ما به وسیله شما ائمه علیهم السلام، اینهایی هم که داریم از برکات شما است ولی گاهی یک چیز کوچکی، چیزهای مهم پیش می‌آید و ما هم به برکات تعلیمات شما که اینها نوشته شده و مراجعه می‌کنیم و جوابش را داریم اما گاهی یک مسأله خیلی کوچک و ریزی پیش می‌آید که چیزی نداریم راجع به آن «ثم یرد علینا الشیء الصغیر لیس عندنا فیه شیءٌ» راجع به آن مطلبی نداریم از شما، اینجا ما چه می‌کنیم؟ «فینظر بعضنا إلی بعض» بعضی‌ها به بعضی دیگر نگاه می‌کنیم که چه بگوییم اینجا؟ «و عندنا ما یُشبهه» ولی شبیه آن نزد ما هست، «فنتقیس علی أحسنه؟» ما این را که حکمش را نمی‌دانیم این را می‌سنجیم با أحسن آن شبیه که نزد ما است از این.

س: قیاس اولویت کرده اند؟

ج: نه، اولویت هم نمی‌گوید، یعنی می‌گوید آن چیزی که اُشبهه به این است از چیزهایی که پیش ما است ما این را با آن قیاس می‌کنیم و می‌گوییم لابد حکم این هم همینطور است.

«فقال: و ما لکم و للقیاس؟! إنما هلک من هلک من قبلکم بالقیاس» کسانی که قبل از شما هلاک شدند به واسطه همین قیاس هلاک شدند، یکی از آن شیطان است دیگر. خب بعد اول من قاس هو الإبلیس، «ثم قال: إذا جائکم ما تعلمون فقولوا به» اگر یک چیزی پیش آمد برای شما که می‌دانید «فقولوا ... و إن جائکم ما لا تعلمون فها» اگر یک چیزی پیش آمد که خبر ندارید «فها» «و أهوی بیده إلی فیه» به دهان مبارکشان یعنی سکوت اختیار کنید و زبان را ببندید، «ثم قال» اینها برای ما خیلی مهم است، یک طلبه تبلیغ می‌رود یک چیزی از او سؤال می‌کنند می‌داند می‌گوید نداند می‌گوید نمی‌دانم، نمی‌دانم ... علامه طباطبایی قدس سره خب خیلی بالا بود و فیلسوف شرق گفته می‌شد، من یک بار در همین خیابان صفائیه در همین کوچه ناصر اوائلش ایشان می‌رفتند منزلشان، یک چیزی ایشان در حاشیه اصفار در برهان صدیقین دارد، یک تعلیقه ایشان دارند. من برای اینکه این را درست بفهمم که چه فرمایش کرده‌اند رفتم خدمتشان گفتم آقا این ... گفتند نمی‌دانم، بدون هیچ چیزی. یعنی در نمی‌دانم هیچ چیزی نداشتند. مرحوم آقای حائری قدس سره همینطور در نمی‌دانم هیچ تکلفی نداشت. مسأله‌های عادی گاهی ما از ایشان می‌پرسیدیم می‌گفتند نوشته ام نمی‌دانم. ایشان حافظه شان ... بعضی اساتید خیلی حافظه عالی داشتند اما در دقت مثل او نبود، او در دقت بالاتر بود اما حافظه زیادی نداشت.

س: اینجا منظورش این است که سکوت کنید یا از ما بپرسید؟

ج: نه، سکوت. البته بعد بروید پیرسید که اشکال ندارد، یعنی جواب ندهید.

س: ...

ج: بله، «فها» حالا می آید باز هم که روشن تر شاید بشود همین «و أهوی بیده إلی فیه» اگر می خواست بگوید از ما پیرسید که آنطور نمی کرد.

«ثمّ قال: لعن الله...»

س: ...

ج: نه، آن هم یعنی همین.

«ثمّ قال: لعن الله أبا حنیفة کان یقول: قال علیّ و قلت أنا» خدا لعنت کند أبو حنیفه را که خودش را در عرض امیر المؤمنین علیه السلام قرار می داد، او فرموده من هم اینطور می گویم مخالف حضرت. «و قالت الصحابه و قلت» یا می گفت صحابه اینطور گفتند و من اینطور می گویم، دکان باز کرده بود در قبال امیر المؤمنین و در قبال صحابه ای که پیامبر را درک کردند. معلوم است از این صحابه آن صحابه درست و حسابی است که پیامبر را درک کردند و حرف های پیغمبر اکرم را می دانند، آنها یک چیز دیگر از پیغمبر نقل می کنند و این می آید در مقابل پیامبر و در مقابل صحابه و در مقابل امیر المؤمنین یک حرف دیگری می زند. بعد می فرمایند که «ثمّ قال: أکت تجلس إلیه؟» می روی با أبو حنیفه می نشینی؟ «فقلت: لا» نه «و لکن هذا کلامه» نمی نشینم ولی این حرفی که شما زدید بله من هم قبول دارم که حرفش همین است که در قبال امیر المؤمنین می گوید قال و أقول و فلان. «فقلت أصلحک الله أتى رسول الله صلی الله علیه و آله الناس بما یکتفون به فی عهده؟» آیا پیامبر در عهد خودش و زمان خودش آورده است برای مردم به آنچه که مردم به او اکتفا کنند که دیگر چیزی باقی نمانده باشد که به همان اکتفا کنند، همه حوائجشان همه سؤالاتشان به همان پاسخ داده بشود؟ «قال نعم» فرمود بله «و ما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامة» آنهایی که معاصرینش نیاز داشتند آورده و هر چه نیاز دارند مردم به او تا روز قیامت، همه اینها را پیامبر آورده است. پس این از روایاتی می شود که دلالت می کند بر اینکه «أتى الناس» عنوان این بود دیگر که پیامبر «أتى الناس بما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامة» این بر این دلالت می کند. «فقلت: فضع من ذلک شیء؟» آیا از آنهایی که پیامبر آورده است برای مردم چیزی ضایع شده و از بین رفته است؟ «فقال لا هو عند أهله» خب این یک روایت.

س: ...

ج: خب بله، پس عند أهله ... ضایع نشده است همه آن هست.

س: یعنی هر چه را آورده است فعلیت و تنجزش را هم برای مردم گذاشته است یا بر اهلش است که باید ابلاغ کنند؟

ج: حالا این فعلاً این است، حالا فعلیت و ... ندارد. حالا ببینیم، تقریب استدلال را که نگفتیم شما پیش دستی می‌کنید می‌گویید.

«و منها: روایة محمد بن حکیم قال: قال أبو الحسن علیه السلام: «إذا جائکم ما تعلمون فقولوا و إذا جائکم ما لا تعلمون فها، و وضع یده علی فمه» دستشان را گذاشتند روی دهان مبارکشان. فها یعنی اینطور.

س: «فها أنا و وضع یده ...»

ج: نه، فها أنا نبود، «فها و وضع یده علی فمه»

س: کتاب‌های ما دارد.

ج: آقای چیز این نسخه‌ها مختلف است؟ برای ما که ندارد. نمی‌دانم برای نسخه بنده ندارد.

س: ...

ج: پس بنابراین درستش کردند

«فقلت: و لِمَ ذاک؟ قال: لَأَنَّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله أتى الناس بما اکتفوا به علی عهده و ما یحتاجون

إلیه من بعده (یا) مَن بعده» این ظاهراً «مَن بعده» باید بخوانیم.

س: برای ما ندارد

ج: برای ما که دارد.

چون اگر مَن بعده بود دیگر فاعل نباید «یحتاجون إلیه» باشد الاّ علی لغت «أکلونی البراقیس» که در سیوطی بود که اگر فاعل ظاهر است دیگر ضمیر نباید بیاورید، اگر «مَن بعده» فاعل بود دیگر «یحتاجون» نباید بیاید باید بگوید «یحتاج إلیه مَن بعده» چون «یحتاجون إلیه» است پس «مَن بعده».

«و ما یحتاجون إلیه من بعده» یعنی «یحتاجون الناس إلیه من بعده إلی یوم القیامة» خب این ذیل هم پس

بنابراین دلالت می‌کند که هرچه مردم نیاز دارند پیامبر آورده است دیگر.

حالا تقریب استدلال چیست؟ این است که از این روایت استفاده می‌شود که هرچه مردم نیاز دارند إلی یوم القیامة این را آورده است. پس مسائل جدید و مستحدثه و مصادیق جدید و مستحدثه داخل در این می‌شود چون اینها هم چیزهایی است که مردم به آن نیاز دارند و لو در عهد پیامبر به آن نیاز نداشتند اما الی یوم القیامة مردم نیاز دارند، در آتی الزمان اینها مشمول روایت می‌شود. این یک مقدمه.

مقدمه دوم این است که «أتی الناس» ظاهرش چیست؟

س: ...

یعنی ایصال به مردم کرده است، به آنها فرموده، فهمانده. ظاهرش این است. این هم مقدمه دوم. مقدمه سوم: این ایصال به آنها و بیان بر آنها آیا به نحو تصریح به آنها است؟ این که می‌بینیم نیست پس لامحال به چه ایصال کرده است؟ به عمومات و اطلاقاتی که در کتاب و سنت الان وجود دارد و به دست ما است.

این تقریب استدلال است تا ببینیم که اشکال دارد یا نه.

«تقریب الإستدلال: انّ مفاد هذه الطائفة: انّ النبی صلی الله علیه و آله قد أتى بجميع ما يحتاج إليه الناس حتّى (موضوعاتی که) إحتاجوا إليها بعد عصره (پیامبر)» حتی آن موضوعاتی که بعد از عصر پیامبر نیاز به آن پیدا می‌کردند «و لم یکن مورداً للحاجة (در عصر خودشان)» چون گفت الی یوم القیامه دیگر. پس این مقدمه اولی که همه را گفته است. «و الموضوعات الجديدة من هذا القسم» موضوعات جدیده هم از همین قسم است که مردم مردم به آن نیاز دارند و لو بعد از عصر پیغمبر. این مقدمه اول.

مقدمه دوم: «و ظاهر إتیان الناس به» به آن جمیع ما یحتاج إليه الناس چیست؟ «بیانه لهم و ایصاله إلیهم لا مجرد بیانه للأئمة علیهم السلام و أیداعه» به ودیعه گذاشتن آن احکام، آن حکم‌ها و آن جمیع ما یحتاج الیه «عندهم (عند الأئمة علیهم السلام)» اینکه خلاف ظاهر است که می‌گویند برای مردم بیان کردند مقصود این است که به ودیعت گذاشته‌اند نزد ائمه علیهم السلام، این خلاف ظاهر است. «و حیث لم ینص علی حکم الموضوعات الجديدة» و چون می‌بینیم نص و تصریح در موضوعات جدیده نشده است در بیاناتشان «فهو لا محالة مندرج» پس «هو» یعنی آن موضوعات جدیده ناچار مندرج است در عمومات و اطلاقات تا این بیان کرده است برای آنها «أتی لهم» و اینها صادق باشد و درست باشد.

س: استاد ببخشید روایت اول که فرمود ... در نزد اهله، خب چطور شما می‌فرمایید که ظاهرش این است

که ...

ج: نه، فرمود که ضایع نشده است نزد اهله، آن اهل کیست؟ خب همان‌هایی است که می‌دانند، چون همه مردم که همه چیز را نمی‌دانند، نزد اهله ممکن است سلمان است ابوذر است، روات هستند، محدثین هستند و اینهایی که می‌دانند، اینها را حالا باید همینطور معنا کرد. اگر این ظاهر را حفظ کنیم که ظاهر «أتی لهم» این است که واقعاً به آنها گفته است، البته یعنی به طرق عادی نه اینکه در خانه هر فردی رفته و در گوش هر فردی خوانده است، یعنی به طرق عادی به همه گفته است. حالا فعلاً مقام استدلال است تا مناقشات را ببینیم چیست.

«المناقشة في الاستدلال بالطائفة الثالثة: انّ الإتيان بجميع ما يحتاج الناس إليه إلى يوم القيامة ليس ظاهراً في بيان ذلك للناس في عصر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَإِنَّ الْمَقْصُودَ: انّ الدِّينَ الَّذِي جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دِينٌ كَامِلٌ وَ مُتَمِّمٌ لِجَمِيعِ مَا هُوَ مُورَدُ الْحَاجَةِ وَ إِنْ كَانَ بَعْضُ أَحْكَامِهِ مُسْتَوْدَعاً عِنْدَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

حرف این است که این مفاد این روایت این نیست که برای مردم بیان کرده است تک تک را، این روایت در صدد این است که اسلام کامل است، هرچه مردم نیاز دارند خدا تشریح فرموده است، مثل «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي» خدا دین را کامل فرموده است، هر موضوعی که شما فرض کنید حکم شرعی اش را بیان فرموده است. اینکه «أتى النبي» پیامبر آورده است یعنی از خدا این احکام را گرفته است و آورده است اما حالا منتشر فرموده؟! برای مردم هم آورده درست است، اما اینکه برای مردم آورده است حالا می‌شده به مردم بگویند؟ همه ظروف و اینها مساعد بوده است؟ این را دیگر دلالت نمی‌کند بلکه ما قرینه قطعی داریم که این مقصود نیست. قرینه قطعی اش چیست؟ آیا پیامبر برای مردم زمان خودش تمام این احکامی که امام صادق فرمود چهل سال راجع به حج بپرسید مسأله دارد فرموده است؟ مردم خبر نداشتند. این شکوک نماز، این همه احکام نماز ما داریم، اینها را فرموده است؟ یک روایت از پیغمبر راجع به شکوک نماز هست؟ راجع به موارد سجده سهو هست؟ راجع به ... فرموده است اینها را، اصلاً مردم اطلاع نداشتند، اینها را تدریجاً ائمه بیان فرمودند. فلذا است که پس این قرینه قطعی که بیان به آن مطلب در خارج محقق نیست اصلاً پس آن قرینه می‌شود که مقصود از این «أتى» یعنی همین، یعنی در اصل دین، در این تشریحاتی که در قوانین دین آورده شده است دین کامل است اما حالا اینکه ایصال به مردم کرده باشد و بیان برای مردم کرده باشد این را دلالت نمی‌کند. پس هم ذاتاً این جمله مع الغضّ از آن قرینه خارجیّه اگر نگاه کنیم معلوم نیست ظهور در این داشته باشد که ایصال فرموده است، هم اگر کسی حالا در این مرحله شکّ و تردیدی برایش پیدا شده است که شاید ظاهر اولش همین باشد آن قرینه قطعی خارجیّه به دلالت اقتضاء ... لکلام شارع از اینکه خلاف واقع فرموده باشد آن دلالت اقتضاء قرینه می‌شود بر اینکه مقصود از آن عبارت این است.

س: آنهایی که نیاز داشتند، همین نیازهایی که ایجاد می‌شود اگر به معنای ایصالی که به دستشان نرسیده

باشد تأخیر از زمان حاجت نیست؟

ج: اگر تأخیر از زمان حاجت لمصلحة باشد لا بأس به. فلذا می‌گوییم عام الان است و مخصّصش بعداً است، مطلق حالا است و مقیدش بعداً آمده است، پنجاه سال، گاهی شصت سال و هفتاد سال فاصله شده است، آنجا جوابش را چه می‌دهند؟ می‌گویند تأخیر بیان از وقت حاجت که قبح ذاتی ندارد، قبحش مثل قبح کذب است که به عوارض و طواری عوض می‌شود، کذبی که برای انجام مؤمن باشد واجب هم هست. اینجا هم

همینطور، تأخیر از وقت حاجت بلاوجه قبیح است اما اگر منهجی دارد علّتی دارد به خاطر آن تأخیر می‌اندازد این لا اشکلا فیه.

«إنّ الإتیان بجمیع ما یحتاج الناس إلیه إلی یوم القیامة لیس ظاهراً فی بیان ذلک للناس (در عصر خود پیامبر) فإنّ المقصود (از این جمله این است که) انّ الدین الذی جاء به النبی صلی الله علیه و آله (آن دین) دین کامل (یک دین کامل است) و متضمّن لجمیع ما هو مورد الحاجة» این دین متضمّن است برای همه آن چیزهایی که مورد نیاز مردم است «و إن کان بعض أحكامه مستودعاً عند الأئمة علیهم السلام» اگرچه بعضی از احکام این دین به ودیعت گذاشته شده است نزد ائمه علیهم السلام «کی یبینوا ذلک» تا اینکه ائمه علیهم السلام آشکار کنند و تبیین کنند آن بعض احکام را در ظروف مساعده و زمان‌هایی که مساعد است برای بیانش. مثلاً یکی از آنها که بارها مثال زدیم و مرحوم آقای آخوند هم فرمودند و در بعضی روایات است، مثل نجاست حدید. روایت داریم که نجاست حدید هم جعل شده است و خدای متعال این را جعل فرموده و ... به پیامبر و پیامبر هم اودعه الی خلفائه و ان شاء الله حضرت حجّت سلام الله علیه که ظهور کردند اعلام می‌کنند که بله این نجس است. حالا دیگر اینکه این مساجد و اینهایی که دارد باید چکار کرد و ... ممکن است بگویند اشکال ندارد آن چیزی که قبلاً بوده است. یا نه، اینها را هم خراب می‌کنند و دوباره از سر می‌سازند. ما چه می‌دانیم.

«و لو أغمضنا النظر و قلنا بظهوره فی ذلک» حالا اگر از این حرفمان اغماض کنیم و بگوییم نه اصلاً ظهور دارد، ظهور دارد در اینکه گفته است، ایصال کرده است، ظهور اولی و بدوی آن این است. ما دست از این ظهور باید برداریم به دلالت اقتضاء.

می‌فرمایند که: «و لو أغمضنا النظر و قلنا بظهوره (بظهور ایتیان) بجمیع ما یحتاج فی ذلک» در اینکه بیان کرده است برای مردم «و لو بقرینة» و لو اینکه این قول ما به ظهوره فی ذلک به قرینه این باشد که این جمله «و ما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامة» بگوییم عطف به چیست؟ به «ما یکتفون» است. وقتی عطف به «ما یکتفون» شد خب آن «ما یکتفون به فی عهده» یعنی بیان کرده است برایشان که اکتفاء می‌کنند، نه اینکه حالا نزد کس دیگری گذاشته است، به قرینه اینکه آن معطوف علیه معنایش این است که برای آنها بیان کرده است این معطوف به آن معطوف علیه هم ظاهرش همین است. پس و لو اینکه بگوییم که ظاهرش این است و لو به قرینه اینکه «أنّ قوله و ما یحتاجون الی آخر قد عطف علی «ما یکتفون به فی عهده» این عطف به آن جمله است. آن جمله که معطوف علیه باشد ظاهرش این است که بیان کرده است که آنها که عهد خود حضرت هستند و به آنها نیاز دارند و می‌توانند به آن اکتفاء کنند که برای آنها بیان کرده است، چون در معطوف علیه معنایش این است پس این معطوف هم که به آن عطف شده است معنایش همین است، به این قرینه بگوییم. «و کما أنّ المراد بإتیان ما

یکتفی به الناس فی عهده هو البیان لهم، (یفهم) كذلك» این «یفهم» این وسط حذف بشود. «کذلک المراد من الإتیان بما یحتاج غیره الی یوم القیامة هو البیان لهم» کما اینکه آنجا مراد بیان کردن است در معطوف علیه همچنین مراد از اتیان «بما یحتاج» غیر ناسی که در عهد حضرت بوده‌اند الی یوم القیامة بیان برای آنها است، آن وقت وقتی اینطور شد «فلا بدّ من رفع الید عن ذلک» ما ناچار هستیم رفع ید کنیم «عن ذلک» یعنی از آن ظهور «من جهل العلم خارجاً بأنّ جمیع الأحکام» «من جهة العلم خارجاً» به اینکه همه احکام «لم تبیین للناس فی عصره صلی الله علیه و آله» باید بگوییم اینطور، بگوییم علم داریم که حضرت بیان فرموده به همه مردم، نرسانده به همه مردم. این همه احکام صلاة است، حج است، خمس است، زکات است، میراث است و ... اینها بیان نشده است و چقدر احکام است که همین امروز هم وقتی انسان مراجعه می‌کند فقها هم مطرح نکرده‌اند. این یک قرینه.

س: در خط بالا «الی یوم القیامة هو البیان لهم» این لهم به چه کسی بر می‌گردد؟ به همان هم عصر پیامبر یا غیر آنها؟

ج: برای ناس، قهراً این ناس همان ناس معاصر با پیامبر می‌شود دیگر.

«کما أنّ المراد بآتیان ما یکتفی به الناس فی عهده» مراد از آن اتیان چیست؟ «هو البیان لهم» آن ناس که در معطوف علیه است در «ما یحتاجون إلیه الی یوم القیامة» هم «هو البیان لهم» است، به این قرینه بگوییم که مراد اینجا هم بیان است. و لو این را قبول کنیم که بله بر اساس این قرینه ظاهر بیان ایصال است اما باید رفع ید از این کنیم، به چه قرینه؟ به قرینه اینکه یقین داریم در خارج چنین چیزی محقق نشده است، پس دلالت اقتضاء که «صوناً لکلام الحکیم عن الکذب و خلاف الواقع» است می‌فهمیم که مقصود از این بیان، بیان به معنای ایصال نیست بلکه مقصود از آن بیان به این امر است که «و لو أوعهم عند اولیائه» جامعش مقصود است. از این بیان جامع مقصود است که «إمّا أوصل إلیهم و إمّا أودع إلی اولیاء الإسلام» این یک قرینه که خارجی است.

قرینه دوّم «و من جهة»، پس یکی از جهت اینکه در خارج می‌دانیم اینطور نیست باید حمل بر آن معنا کنیم و باز «و من جهة ما ورد فی ذیل الحدیث الأوّل من قوله» (که شما می‌گفتید) «من قوله: فقلت: فضع من ذلک شیء؟» چیزی از بین رفته است؟ «فقال: لا، هو عند أهله» این چطور قرینه می‌شود بر اینکه مقصود این نیست که بیان کرده است برای مردم؟ می‌فرماید «فإنّه لو بیّن جمیع الأحکام و لو بالعمومات و الإطلاقات (خب) فلم یکن هناك توهم ضیاع بعض الأحکام» اگر واقعاً این اطلاقات و عمومات کتاب و غیر کتاب دلالت می‌کند پس ضیاع یعنی چه که بگوییم «ضع» خب هست دیگر. پس این «ضع» خودش قرینه است بر اینکه چیست؟ بر



اینکه این عمومات و اطلاقات دلالت نمی‌کند پس بیان نشده است، ایصال نشده است و الا اگر این اطلاقات و عمومات دلالت بکنند، ضاع معنا ندارد دیگر، خب هست دیگر.

س: خب این شاید برای سؤال کننده توجه به این مطلب نداشته که برایش سؤال پیش آمده است که آیا چیزی هم از بین رفته است یا نه، و بیشتر تنبّه به او می‌دهند.

ج: نه، جواب حضرت هم ... نمی‌فرمودند عند أهله، می‌فرمودند خب این اطلاقات و عمومات را که داریم می‌بینیم، چه ضیاع شده است؟ اینکه «عند أهله» هست یعنی بله ممکن است در این عبارات نباشد و به دست شما نرسیده باشد.

«فلم یکن هناک توهم ضیاع بعض الأحکام، بل کان الجمیع عند الناس» بلکه همه احکام نزد همه مردم بود دیگر «و حینئذ لم یکن وجه لسؤال الراوی (که بگویند) هل فضاخ من ذلک شیء؟» هل فضاخ بود؟ «فاء» داشت؟ یا «هل ضاع؟» در آنجا، «فقلتُ فضاخ؟» هل آن کجا است دیگر؟ «هل» اضافی است ظاهراً طبق آنچه که در روایت بوده مگر آنجا هم «هل» بوده و ذکر نشده باشد. «و جواب الإمام علیه السلام «لا هو عند أهله» «لم یکن وجه» برای سؤال راوی که این را پرسد «و لم یکن وجه» برای جواب امام که امام بفرماید «لا هو عند أهله» اینطور نباید جواب بفرماید.

س: ...

ج: همین دیگر، می‌گوییم این جواب هم می‌فرماید اطلاقات و عمومات شامل نمی‌شود، همین را داریم می‌گوییم.

س: از باب سیاق می‌پرسیم ...

ج: نه دو چیز است، یکی اینکه «لم یکن وجهی» برای سؤال او و «لم یکن» برای جواب امام که بفرماید «عند أهله» نه، امام باید بفرماید اطلاقات و عمومات دلالت می‌کند.

س: ...

ج: نه، اگر اطلاقات و عمومات دلالت می‌کند نزد همه است، فقط نزد آنها نیست. مخصوصاً عمومات و اطلاقات کتاب وقتی دلالت می‌کند دیگر عند رواة هم نیست پیش همه است. پس این روایت عکس است، این روایت اگر سندش تمام باشد و اینها ممکن است بگوییم.

«حصیلة البحث فی الفصل الثالث»

س: ... روایت دوم که «عند أهله» نداشت.

ج: درست است، اما اوّلی وقتی درست است کفایت می‌کند، فلذا گفتند در آن حدیث اوّل.

«حصيلة البحث في الفصل الثالث: و المتحصّل من جميع ما ذكرنا (في الفصل الثالث اين است كه) أنّ هذه الطوائف من الأخبار (كه سه دسته بودند) لا يستفاد منها شمول العمومات و الإطلاقات للمصاديق و الموضوعات الجديدة» اينها نمی توانند دليل باشند كه موضوعات جديده را می گیرد، اگر دليل بر خلاف نباشد دليل بر شمول نیست.

س: استاد ببخشيد در همين روايت اولی كه خوانده شد قرينه ديگر هم می توانيم استفاده كنيم كه از حضرت می پرسد چیزهایی كه می آید نزد ما نوشته هایی هست، در چیزهای كوچك قياس می كنيم، حضرت قياسش را نفی كردند نه اينكه بگویند به عمومات و اطلاقات تمسك كنيم، همين هم دليل می شود ...

ج: نه، خب شايد آن عمومات و اطلاقاتی كه آنها تمسك می كردند مسائل مستحدثه كه نبوده است برای آنها در محافل خودشان كه بنشینند بگویند با هوايما مسافرت برويم ... همان چیزهایی بوده است كه آن روز رایج و متعارف بوده است، آنها خب درست است به اطلاقات و عمومات تمسك كنند در آنها درست است، یا به الغاء خصوصیت همين چیزهایی است كه هست. مثلاً می گفت كه ... ائمه فرموده اند «إذا أصاب صوبك» حالا يك کسی پرسیده است كه مثلاً روی فرش ما ريخته است، می گویند اين همان است و دلالت می كند، الغاء خصوصیت می كردند، اينطور چیزها. بالاخره مسلم مسائل مستحدثه ای كه امروز الان ما مبتلا به آن هستيم و می خواهيم ببينيم به عمومات و اطلاقات می توانيم تمسك كنيم یا نه اينها نبوده است در محافل آنها علی الظاهر و علی القاعده.

خب، حالا «حصيلة البحث في الباب الرابع» كه باب رابع همين بود كه آیا تمسك به اطلاقات و عمومات حالا اطلاق لفظی و اطلاق مقامی و عمومات برای مسائل مستحدثه و مصاديق مستحدثه چطور است؟ خب اين بحث بسيار مهمی است و جایگاهش در اصول رایج واقعاً خالی است فلذا اینجا بحث شده است. حاصل بحث در اين مقام چه شد در اين باب رابع؟

اين بود كه «لا مانع من التمسك بالإطلاق اللفظي و العموم الوضعي في الموضوعات المستحدثة (اشكالي ندارد) علی كلام (و إشكال در كجا؟) في الخطابات الواردة» در مقام جواب از استفتاء اصحاب. آنجا را مناقشه كرديم، گفتيم بله آن جایی كه سائل استفتائی کرده و است آمده سؤال کرده است، ظاهر سؤال اين است كه ناظر به افراد موجوده در زمان خودشان است، مطابقت جواب با سؤال هم اقتضاء می كند كه به همانها دارند جواب می دهند، آنها را نمی توانيم، آنطور روايات را نمی توانيم برای مسائل مستحدثه به آنها تمسك كنيم الا اينكه عليرغم اينكه آن سؤال را استفتاء کرده است لحن امام و كلام امام طوری باشد كه حضرت دارند ضابطه بيان می كنند كه هم او و هم غير او روشن بشود، آن جایی كه حضرت به عنوان ضابطه چیزی را بيان می كنند كه در

بعضی روایات هم هست که اصلاً حضرت تصریح فرمودند که یک چیزی را یادت می‌دهم که حکم این و غیر این معلوم بشود از آن، ضابطه بخواهند بیان کنند، آنها چرا. اما آن جایی که نه از آن در نمی‌آید که ضابطه بخواهند بیان کنند، جواب سائل را می‌خواهند بدهند، آنها دیگر نمی‌توانیم تمسک کنیم.

«إذا لم تتضمّن ضابطاً کلیاً» آن جایی که ضابطه کلی متضمّن نباشد نمی‌توانیم و اما آن جایی که ضابطه باشد چرا. «و کذا لا مانع من التمسک بالإطلاق المقامی للأدلة الخاصّة» نه ادله کلّ شریعت، آن را اشکال کرده است. اما آنکه دلیل خاصی است آنجا تنبیه فرموده است، اگر جایی اطلاق مقامی در یک دلیل خاصی محقق شد که تنبیه فرموده باشد آن هم گفتیم اشکالی ندارد. «و کذا لا مانع من التمسک بالإطلاق المقامی للأدلة الخاصّة دون الإطلاق المقامی لجميع الأدلة»

الا اینکه .... اینها را گفتیم اشکالی ندارد الا اینکه باز هم تأکید می‌کنیم «إلاّ أنّه لا شهادة فی الأخبار المذكورة فی الفصل الثالث علی شمول الإطلاقات و العمومات للموضوعات المستحدثة» این به برکت ادله نبود این حرف ما، به برکت چیز دیگری بود که همانجا بیان کردیم.

آخرین مطلب «تنبیه»

«تبیّن ممّا تقدّم أنّ العمومات المستفادة بترك الاستفصال لا تشمل الموضوعات الجديدة غير المحتمل تحقّقها فی حقّ السائلین عنهم علیهم السلام».

خب شما می‌گویید آیا چیزی باقی گذاشتید و بحثی از آن نکردید؟

اطلاقات بحث کردیم، چه اطلاق لفظی چه اطلاق مقامی.

عمومات را هم که عمومات لفظی که کلّ و ادات عموم و اینها در آن بکار برده بود گفتیم.

اما راجع به ترک استفصال حرف نزدیک که یکی از چیزهایی که فقها به آن استناد می‌کنند برای فهم عموم

تلک استفصال است، این چه؟ این تنبیه می‌خواهد بگوید بله ...

می‌فرماید «تبیّن ممّا تقدّم أنّ العمومات» که استفاد است به سبب ترک استفصال نه به سبب ادات عموم

مثل کلّ و امثال اینها، این «لا تشمل الموضوعات الجديدة» مثلاً گفته است من «سافرت ثمانية فراسخ» نمازم

قصر بوده یا تمام بوده است؟ بگوییم امام فرمودند که تو با هواپیما این هشت فرسخ را رفتی یا با قاطر رفتی یا

با اسب رفتی؟ به ترک استفصال بگوییم پس معلوم می‌شود جواب با هواپیما هم رفته باشد همینطور است، معنا

ندارد، معلوم است که این صورت در آن محقق نشده است، چون ما که می‌گوییم ترک استفصال یدلّ علی العموم

ملاکش چیست؟ وجهش چیست؟ وجهش این است که این شخصی که آمده است این سؤال را کرده است

محتمل است این حالت در آن باشد و محتمل است آن حالت در او باشد. محتمل است که مثلاً ده روز را قصد

کرده باشد و محتمل است ده روز را قصد نکرده باشد. امام نپرسیدند که تو ده روز را قصد کردی یا نکردی، اینجا درست است چون این دو حالت در این شخص محتمل است اگر حکمشان فرق می‌کند باید امام بپرسند، حالا که نپرسیدند معلوم می‌شود که حکمشان فرق نمی‌کند اگر مطلق فرمودند، این ترک استفصال است. اما جایی که اصلاً احتمال داده نمی‌شود و نسبت به موضوعات جدیده احتمال داده نمی‌شود که امام بخواند سؤال کنند، پس از راه ترک استفصال نمی‌توانیم بگوییم موضوعات مستحدثه و جدیده را شامل می‌شود.

بنابراین «لا تشمل الموضوعات الجديدة غير المحتمل تحققها» موضوعات جدیده‌ای که احتمال داده نمی‌شود، محتمل نیست تحقق آن موضوعات جدیده در حقّ سؤال کنندگان از ائمه علیهم السلام.

خب بحمد الله این کتاب هم از باء بسم الله تا تاء تمت که نداشت تمام شد بحمد الله. خب بحمد الله این کتاب خوانده شد و امیدواریم که بقیه مباحثی که ان شاء الله نوشته شده است آنها هم و آماده انتشار تقریباً هست مثل بحث ... یک بحث مهمی داریم «أسباب تسری الحكم من موضوع إلى موضوع آخر» با چه چیزهای چه راه‌هایی ما می‌توانیم حکمی را که روی یک موضوعی آمده است به یک موضوع دیگر تسری بدهیم که این در فقه خیلی کارآیی دارد و یکی از ابزار مهم فقیه است. یکی منها چیست؟ الغاء خصوصیت. یکی از آنها چیست؟ تنقیح مناط. یکی از آنها چیست؟ قیاس اولویت. یکی از آنها چیست؟ مثلاً ممکن است بگوییم مقاصد الشریعه است. یکی از آنها چیست؟ قیاس است که عامّه به آن تمسک می‌کنند. این چیزهایی که نسری الحکم به واسطه آنها من موضوع إلى موضوع آخر، اینها متأسفانه با اینکه خیلی در فقه جا به جا از آن استفاده می‌شود اما تنقیح درست نشده است در یک جایی مثل اصول تنقیح بشود شرایطش، خصوصیاتش، مواضعش، اینها بیان بشود، این هم یکی از اباحتی است که تکمیل شده است در این کتاب که باید بعداً ان شاء الله در دسترس قرار بگیرد و همچنین بعضی موضوعات دیگر که آنها هم از باب تکمیل می‌آید مثل عرف. عرف آیا مرجعیت عرف چه مقدار است چطور است، چه شرایطی دارد، چه ضوابطی دارد، اینها هم باید بیان بشود که اینها هم ان شاء الله این «الفائق» قهراً قطورتر و حجیم تر می‌شود به خاطر آنکه مباحث می‌آید، البته بنا است که یک بازنگری بشود این مباحث یک مقدار جمع و جور تر مطرح بشود که آنها هم که می‌آید خیلی زیاد حجیم هم نشود. بالاخره یک گامی است که دارد برداشته می‌شود که ان شاء الله ادعای آقایان هم این نیست و ادعای بنده هم این نیست که این گامی که برداشته شده است بی نقص است و بی اشکال است اما اگر ما همیشه بخواهیم منتظر این باشیم که یک امر بی اشکال من جامع الجهات تامّ و کاملی باشد این همیشه به تعویق می‌افتاد، بالاخره کار بشر ممکن است که کم کم رو به کمال می‌رود، اشکالاتش معلوم می‌شود، نواقصش برطرف می‌شود و بهتر می‌شود. بنابراین هم ان شاء الله آقایانی که متکفل بیانات این هستند و هم عرض می‌کنم به طلباب محترم و فضلاء محترم که یک

گام برای اینکه اگر ما تحوّل در حوزه می‌خواهیم ایجاد بشود، نواقصمان برطرف بشود خوب باید خودمان هم کمک بکنیم تا اینکه این کارها انجام بشود. کمک هم به این است که این چیزهایی که عرضه می‌شود به آنها دل بدهیم، بحث کنیم، درسش را برویم، مباحثه اش را بکنیم، اشکالی به ذهنمان می‌آید منتقل کنیم و کم کم این راه هموار تر بشود همانطور که در طول تاریخ با همین سبک‌ها بالاخره علم جلو رفته است و هرچه راه‌ها هموارتر شده است.

خب، حالا یک مسأله دیگری هم که بعضی از آقایان اعزه فرمودند که من راجع به آن یک کلامی بگویم راجع به معمم شدن و تعمم است:

وقتی وقتش رسید، نه در غیر وقت، این هم یک ضابطه‌ای دارد معمم شدن، وقتی به وقتش رسید دیگر خوب است که تهاون در این جهت نشود و خود معمم شدن در حقیقت به قول مرحوم استاد آقای حائری قدس سرّه در تعلیقه‌ای که به یک داستانی زدند، حالا اصل آن داستان را هم به نحو خلاصه عرض می‌کنم که این داستان را هم پدر ما رضوان الله علیه از علامه طباطبایی نقل می‌کردند فلذا حدّثنی اَبی عن السید الطباطبایی قدس سرّه، این یک سند که این سندش اعلائی است یعنی چون هم واسطه کم دارد و هم چون ثقّه عدل که ایشان هستند. و هم مرحوم آیت الله حائری قدس سرّه در سرّ دلبران از علامه نقل کردند و حتّی نوشته‌اند که من یک جایی از آن را شک کردم همین الان زنگ زد و تلفن کردم به ایشان سؤال کردم و این هم در نوشته ایشان هست که آنجایش چطور بود فرمودند اینطور. و هم کسان دیگری از علامه نقل کردند فلذا نقل از علامه مستفیضه است به سندهایی که هر کدام از این سندها تامّ السند صحیحه اعلائی است.

خلاصه مطلب این است که ایشان می‌فرمایند که من وقتی نجف مشرف شده بودم برای ادامه تحصیل، یک وجهی از تبریز که ظاهراً اراضی که به ارث به ایشان رسیده بوده و کشت می‌شده و اینها وجهی برای ایشان فرستاده می‌شده و زندگی شان را با این اداره می‌کردند، آن وقت هم که می‌دانید در حوزه‌های علمیه شهریه مستدامی نبوده است که هر ماه طلبه بداند که یک شهریه‌ای دارد، نه، هر وقت برای آقایان پولی می‌رسید تقسیم می‌کردند و الا طلبه باید خودش اداره کند خودش را، شهریه وجود نداشته. ایشان می‌فرمایند که یک مشکلاتی پیش آمده بود در روابط که دیگر پول جابجا نمی‌شد و دیگر این پول به دست من نمی‌رسید، من هم از هر جا شده بود قرض کرده بودم، به هر کس شده بود رو انداخته بودم و از اینجا و آنجا قرض کرده بودم، دیگر کار به جایی رسیده بود که دیگر هیچ موردی هم نبود که من بروم از آنجا قرض کنم، خب طلبه‌های دیگر هم خودشان گرفتار بودند مثل همین، آنها هم همینطور. یک روز بعد از نماز صبح آنچنان این فکر در من تشویش ایجاد کرده بود که نمی‌توانستم مطالعه کنم، فکر کنم و هیچ، با اینکه آدم درسخوان و اهل فکر و نوشتن

و ... همین که در این حالت بودم و در فکر فرو رفته بودم که چه بکنم و این تشویش و اضطراب در من بود، حالا کأنّ نمی‌دانم حالت مکاشفه برای ایشان پیدا می‌شود یا غیر مکاشفه، شاید در می‌زنند، در را باز کردم مثلاً گفت من شاه حسین ولی هستم، - نه آن شاه حسین ولی که در کرمان و اینها است، یک کس دیگری - گفت خدای متعال می‌فرماید این هجده سال ما کی تو را به خودت واگذار کردیم که این همه ناراحتی؟ این را گفت و رفت! من هم به حال خودم گفتم چه بود این؟ فکر کردم این هجده سال چه هجده سالی است؟ اگر از وقتی است که من طلبه شدم که بیش از هجده سال است، اگر از وقتی است که نجف مشرف شده ام که هجده سال نیست، این هجده سال چیست؟ خوب که فکر کردم دیدم بله هجده سال است که معمم شدم، از زمان تعمم هجده سال می‌گذرد.

آقای حائری اینجا تعلیقه می‌زنند، می‌گویند این تعمم یعنی استقرار در روحانیت، استقرار در نوکری امام زمان ارواحنا فداه. از وقتی تو مستقر شدی در این ... کی کار تو را واگذار کردیم؟ پس خدای متعال کأنّ یک عنایت ویژه‌ای به کسی می‌کند که این لباس که دالّ بر این است که من این لباس نوکری را پوشیدم و آماده هستم، ان شاء الله برای خدماتی که از یک طلبه و از یک فاضل توقع هست ان شاء الله.

من این نکته پایانی را هم عرض کنم؛ یک آقایی بود که اتفاقاً ختم آیت الله مؤمن که بود آن شب چهلمشان در مسجد اعظم بعد از سالیانی که من این آقا را ندیده بودم یک دوستانی بودند که من برای آنها اصول فقه می‌گفتم آن زمان، یک چند تا طلبه بودند که یکی از آنها هم فوت شده است آقای بزرگواری بود که فوت شد، گمان کنم مدیر مدرسه معصومیه هم بود یک مدّتی.

س: آقای کاظمی

ج: بله آقای کاظمی.

اینها چند نفر بودند آقای کاظمی و آن آقا و آن آقا من برای اینها اصول فقه می‌گفتم. به خدمت شما عرض شود من یک وقتی یکی از این افراد غیر از آقای کاظمی که من برایشان اصول فقه می‌گفتم یک وقت خبر نداشتم که اینها معمم شدند، آن وقتی که اینها پیش من درس می‌خواندند اینها معمم نبودند، خواب دیدم حضرت حجّت سلام الله علیه را که ایشان تشریف آوردند منزل جدّ مادری ما مرحوم حاج غلامحسین شهری، آنجا به من فرمودند فلانی معمم شده است، با یک ابتهاجی فرمودند فلانی اسم آن آقا را بردند که این آقا معمم شده است. بعد به خدمت شما عرض شود که این معمم شده و ما دیدیم و ... از خصوصیتی که من برای این آقا دیدم این است که ایشان بعداً جزء کسانی شد که سی نفری که آیت الله مصباح اینها را فرستادن کانادا برای اینکه این مباحث چیز را آنجا تحصیل کنند و برگردند، در بین آنهایی که رفتند بعداً من از دوستان شنیدم که کسی که در

۱۳۹۸/۰۲/۰۳

جلسه هشتاد و یکم

آنجا نه خودش عمامه را برداشت و هیچ لباسش را عوض نکرد و خانمش هم در آنجا با چادر، همان چادر مشکی و ... که اینجا بود همانجا هم با همان چادرش رفت و آمد می‌کرد. گفتند در بین آن سی نفر این آقا بود که آنجا این مواظبت را داشت، یعنی بعد از اینکه عمامه گذاشت بر این عمامه هم ملتزم بود حتی آنجا هم که رفت بر این ملتزم بود و بحمد الله بعداً هم در همین صراط مستقیم بود و من بعداً به او گفتم که من همچنین خوابی برای شما دیدم و اینکه حضرت فرمودند فلانی معمم شده است این معمم شدنی لابد بوده است که ان شاء الله مورد رضایت و پسند حضرت بوده است که حالا که معمم شد در این معمم شدن هم دیگر حتی در شرایط آنطور هم و حتی ذی روحانیت هم نسبت به خودش و هم نسبت به خانمش و خانواده اش حفظ کردند که با همان چادر و با همان خصوصیات در همان محیط‌ها هم بودند.

ان شاء الله خداوند متعال به ما هم توفیق بدهد که قدر این لباس را بدانیم و به گونه‌ای مشی کنیم که ان شاء الله مورد رضایت مولایمان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بوده باشیم.  
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.